

کرده - تمامی خزانه و خدم و حشم بجا گذاشته - برهنه پا از
پس پشت سرای بدرزده - در کشتی سوار شده - بسمت کامروپ
گریخت * محمد بختیار - شهر را بجا روب غارت رفته - ویران
مطلق ساخت * و شهر لکنوتی را - که از قدیم دارالملک ممالک
بنگاله بود - مجدداً دارالملک خود ساخته - بر چاربالش وسعت
آباد بنگاله بفراغ خاطر متمکن گشت * و خطبه و سکه بنام
سلطان قطب الدین جاری کرده - در رواج امور اسلام کوشید *
اران تاریخ مملکت بنگاله در تصرف سلاطین دهلی در آمد *
ملک اخنیا الدین محمد بختیار اولین کسی ست از اهل
اسلام که در ممالک بنگاله حکومت کرد * و در سنه ۵۹۹ تسعه
و تسعین و خمسمائه چون سلطان قطب الدین بعد فتح قلعه
کالنجر بشهر مهنه - که پایتخت کالپی بود - رفته متصرف شد -
ملک محمد بختیار از بهار عازم ملازمت شده - در وقتی که
سلطان از مهنه متوجه بدارن بود - رسید * انواع جواهر و اصناف
نفائس بنگاله و نقود فراوان پیشکش گذرانید * و چندی همراه
رکاب سلطان بوده - باز رخصت معاودت یافته - بممالک بنگاله
آمد * و مدتی متمکن و سادۀ فرمانده - آ - بممالک بوده - بقلع
و قمع بتخانه ها پرداخته - تعمیر مساجد نمود * پس ازان عازم
ممالک خطا و تبت گردیده - با جمعیت ده دوازده هزار سوار
جبار - از راه کوهستان مشرقی و شمالی بنگاله - براهزمانی یکی

از رؤسای کوچ علی میچ^(۲) نام - که بردست محمد بختیار باسلام
 مشرف شده بود - بران جبال رسید • علی میچ لشکر او را بسر
 زمینی که شهر آنجا را ابردهن^(۳) گویند و برهمین گدی نیز خوانند
 برد • گویند که آن شهر از آثار گرشاسپ شاه است • و پیش
 آن شهر دریائی موسوم به نمکدی^(۴) - که در عمق و وسعت سه
 چند نهر گنگ است - جاری ست • چون آن دریای زخار
 عریض و پهنا و متعسر المعبر است - از آنجا گذشته بعد ده روز
 بجائی رسید که پلی عظیم از سنگ تراشیده بطول بست و نه
 طاق بنا نهاد؛ باستانیان است • گویند گرشاسپ شاه - در وقت
 یورش هندوستان آن پل را ساخته - بملک کامروپ در آمده بود •
 القصة محمد بختیار - ازان پل عبور عساکر نموده - در سردار
 صاحب فوج را بجهت محافظت آن پل نگاه داشته - عازم

(۱) در طبقات ناصری کوچ - در فرشته کونج • (۲) در نسخه های
 قلمی مسیح - در استوارث مدیح - در طبقات ناصری میچ • کوچ و میچ نام
 دو قبیلہ • در طبقات ناصری نوشته . " یکی از روساے قبائل کوچ و میچ
 که او را علی میچ گفتندی بردست محمد بختیار اسلام آورده بود " -
 در فرشته نوشته - " پی سہ رسا . منچ گرفتار محمد بختیار گردیده
 بردست او اسلام آورد و به علی منچ مشهور گردید " • (۳) در طبقات
 ناصری بردهن و مردھن - در فرشته ابردهن • (۴) در طبقات ناصری
 بنگمتی و بگمتی - در فرشته تیمکری •

پیشتر شد • رای کامروپ مصلحت برفتن نداده گفت - اگر
 امسال یورش ثبت موقوف نموده - سال آئنده جمعیت لائق
 بهم رسانیده - باستعداد تمام عزیمت آن طرف نمایند - من هم
 پیشرو لشکر اسلام بوده - کمر جانفشانی بر میان بندم • محمد
 بختیار - اصلاً برین سخن گوش نهماده - نهضت به پیشتر کرد -
 وبعد شانزده روز بزمین ثبت پیوست • با قلعه - که بنای گرشاسب
 شاه (و) از بس حصین بود - جنگ شروع نمود - و خلایق بسیار
 از سپاه اسلام شربت ممات چشیدند - و کاری از پیش نرفت •
 و از مردم آن بوم - که (به) بندی و اسیری در آمده بودند -
 دریافت شد - که در پنج فرسنگی این قلعه شهری عظیم در غایت
 آبادانی ست • پنجاه هزار سوار ترک خونخوار تیرانداز دران
 شهر موجود است • هر روز (در) نخاس آن شهر قریب هزار
 پانصد راس اسب ترکی بفروخت میروند • اسپان بدیار لکهنوتی
 از همان جا میروند • شما با این جمعیت قلیل خیال محال در
 سردارید • محمد بختیار - از دریافت این احوال از اراده خود
 پشیمان شده - بی نیل مقصود مراجعت کرد • و چون سکنه آن

(۱) در نسخه های قلمی خفتن • (۲) در نسخه های قلمی چشیدن •

(۳) در نسخه های قلمی بود • (۴) همچنان در نسخه های قلمی •

(۵) در طبقات ذامری نوشته - " هر روز باعداد در نخاس آن شهر بقدر

یک هزار و پانصد اسب فروخته شود " •

اطراف علف و غله را آتش زده - رخت خود در شعاب جبال کشیده بودند - هنگام معاودت تا پافزده روز مردم لشکر (را) یک

مشت غله و ستوران را یک ساق علف بنظر نیامده *

نه آدم بجز قرص خـ^(۱)ـور دید نان -

نه حیوان علف دید جز کهکشـان *

از غایت جوع مردم لشکر بگوشت ستوران دندان فرو بردند -

و ستوران مرگ را بر زندگی ترجیح داده گردن زیر خنجر شان

مینهادند * القصة باین حالت تبه تا^(۲) پل رسیدند * چون آن

هر دو سردار - در یکدیگر خصومت کرده - از سر پل برخاسته رفته -

و مردم آن نواح پل را شکسته - بودند - از ملاحظه این شکستگی

دل امیر و فقیر معاً چون کاسه^(۳) چینی بشکست * محمد بختیار -

غریق دریای تحیر و تفکر شده - از چاره کار در ماند * بعد کفکاش

بسیار خبر یافت که درین نزدیکی بتخانه ایست در غایت

ارتفاع - و بنان زرین و سیمین در غایت عظمت در آنجا نصب

ازد * گویند بتي دران بتخانه بود که هزار من وزن داشت *

الغرض محمد بختیار با فوج خود دران بتخانه مامن^(۴) کرد - و

بتدبیر ساختن معبر سرگرم گردید * رای کامروپ همگی سپاه

(۱) در نسخه های قلمي خوردند نان * (۲) در يك نسخه قلمي

ته بابل و در دیگری ته بابل * (۳) در نسخه های قلمي کاسه *

(۴) در نسخه های قلمي کردند *

و رعایای ولایت خود را حکم کرد که دست بتاراج دراز سازند •
 مردم آن ولایت فوج فوج شتافته بمحاصره بتخانه پرداختند -
 و از هر طرف نی نیزه ها در زمین فرو برده - و در هم بافته -
 بشکل دیوارها ساختند • محمد بختیار دید که کار از کار
 میگذرد - و کار باستخوان میرسد - بیک بار از بتخانه برآمد
 با جمعیت خود یورش نموده - بران حصار نیستان زد - و راهی
 سر کرده خود را از تنگنایی بیرون کشید • کفار آن ممالک تالاب
 آب بتعاقب پرداختند - و دست بغارت و قتل کشادند - تا
 برخی بآب تیغ و قدری بسیل آب غریق بحر فنا شدند • اما
 لشکر اسلام - چون بلب آب رسیدند - متحیر ایستادند • ناگاه
 یکی از لشکریان اسپ خود در آب راند - و بقدر یک تیر انداز
 پایاب یافت - تا تمامی لشکر از معائنه این حال خود را در
 آب انداختند • چون زیر آب همه ریگ بود - باندک حرکت
 همه غرق آب گردیدند • بالجمله محمد بختیار با هزار سوار - و
 بقولی با سه صد سوار - پایاب گذشت - باقی همه وقف سیل
 آب گشتند • چون محمد بختیار ازان دریای زخار با جمعیت
 قلیلی بسلامت عبور کرده - از غایت خشم و انفعال - که زنان
 و فرزندان مقتولان و غریقان از کوچه و بام زبان به تشنیه و نفرین
 ارمیکشادند - بمرض دق مبتلا شد - و در دیوکوت رسیده عرضه
 مرگ شد • و بقول بعضی علی مردان خلجی - که از امرای

او بود - دران بیماری سرش از تن جدا کرده - علم حکومت در ممالک لکهنوتی افراخت * حکومت ملک اختیارالدین محمد بختیار در بنگاله دوازده سال بود *

چون محمد بختیار از حکومت این جهان فانی در گذشته عازم جهان باقی گردید - ملک عزالدین خلجی^(۱) بحکومت این بنگاله عزامتیار یافت * هنوز هشت ماه پیش گذشته بود که علی مردان خلجی بقتلش مبادرت نمود *

حاکم شدن علی مردان خلجی در بنگاله *

بعد قتل عزالدین قاتلش - که علی مردان خلجی باشد - قابض ممالک بنگاله شد - و خود را سلطان علاءالدین مخاطب کرده - خطبه و سکه بنام خود جاری ساخت * باد نفرت و کبر در کاخ دماغش بیچید - و ظلم و بدعت آغار نهاد * دو سال بحکومت پرداخت * آخر چون افواج سلطانی از دهلی رسید - جمیع خلجیان با افواج بادشاهی متفق^(۲) شده انتقام عزالدین ازو کشیدند * بعد ازان نوبت حکومت این ممالک به غیاث الدین خلجی رسید *

مسلط شدن غیاث الدین خلجی در بنگاله *

چون غیاث الدین خلجی بحکومت بنگاله فائز شد - ازانجا

(۱) شاید که بجای این زمین باشد * (۲) در نسخه های قلمی شد *

که در شهر سنه ۶۰۷ سب و سبعمائه سلطان قطب الدین در لاهور بحالت چوگان بازی از اسب افتاده وفات یافته بود - پسرش آرام شاه بر سریر سلطنت دهلی نشسته - سلطنتش بیرونقی تمام داشت - غیاث الدین - درین دیار تسلط تمام پیدا کرده - خطبه و سکه این ممالک بنام خود ساخت - و چندی اطلاق سلطنت بر خویش کرده بحکومت پرداخت * و چون سرپردهای بجلوس سلطان شمس الدین التمش زیب و زینت یافت - در سنه ۶۲۲ اثنا و عشرين و ستمائه لشکر به بهار کشید - و به لکنوتی در آمد * سلطان غیاث الدین - تاب مقاومت در خود ندیده - سی و هشت زنجیر فیل و هشتاد هزار روپیه معه دیگر نفائس و تحف نذر گذرانیده - خود را از هواخواهان سلطان شمرد * سلطان شمس الدین خطبه و سکه انجا بنام خود کرده - پسر مهین خود را سلطان ناصرالدین خطاب داده - ولایت لکنوتی بار مفوض فرموده - و چتر و دورباش مرحمت کرده - خود بدارالملک دهلی مراجعت فرمود * سلطان غیاث الدین ^(۱) بصفت عدالت و سخاوت متصف بود * ایام سلطنتش دوازده سال بود *

حکومت سلطان ناصرالدین پسر سلطان شمس الدین *

چون سلطان ناصرالدین بحکومت بفکاله فائز شد - بعد

(۱) در نسخه های قلمی بعد لفظ بصفت - حرف و - نوشته *

مراجعت سلطان شمس الدین بجانب دهلي - غياث الدین -
 که باطراف ممالک کامروپ رفته بود - معاودت کرده علم بغی
 افراشت * سلطان ناصرالدین بعد محاربه عظیم اورا بقتل رسانید -
 و غنائم بسیار بدست آورده - و نفائس و تحائف این ملک
 باکثر مردم روشناس بدهلي فرستاد * و سه سال و چند ماه
 بحکومت بنگاله پرداخته - در سنه ۶۲۶ سده و عشرين و ستمائه
 در لکهنوتی شربت ناگوار اجل چشید * و حسام الدین خلجی -
 که یکی از امرایان محمد بختیار بود - بر ممالک بنگاله فائز شد *

حکومت علاءالدین خان

چون سلطان شمس الدین - خیر وفات فرزند دلبد خود شنیده
 مراسم تعزیت بجا آورده - در سنه ۶۲۷ سبع و عشرين و ستمائه
 جهت اطفای آتش فتنه - که بعد وفات ناصرالدین در ممالک بنگاله
 وقوع یافته بود - به لکهنوتی در آمد - و با ملک حسام الدین خلجی -
 که طغیان ورزیده خلل تمام در نظم و نسق بنگاله انداخته بود - در
 سنه ۶۲۸ ثمان و عشرين و ستمائه جنگ کرده اورا گرفتار ساخت -
 بعد قلع بنای فساد و دفع فتنه شورش حکومت آن ممالک
 به عزالملک ملک علاءالدین خان تفویض فرمود * و از بضبط و ربط
 آن ممالک پرداخته - خطبه و سکه سلطانی درین دیار جاری
 داشت * مدت سه سال حکومت کرده معزول شد *

حکومت سیف الدین ترک *

بعد عزل عزالملک علاءالدین - سیف الدین ترک بفرمان
نیاست بنگاله مباحات اندوخت * او هم سه سال متکی و سادۀ
فرماندهی بوده بزهر مقتول شد *

حکومت عزالدین طغاخان^(۱) *

چون فلک شعیبۀ باز دران هنگام زمام سلطنت دهلی به رضیه
سلطان بنت سلطان شمس الدین سپرده بود - در عهد او حکومت
لکهنوتی به عزالدین طغاخان مقرر شد * او به نظم و نسق آن
ملک پرداخت - و مدتی کامیاب و کامروا بود * چون در سنه ۶۳۹
تسع و ثلاثین و ستمائۀ سلطان علاءالدین مسعود سریر سلطنت
دهلی را زیب و زینت بخشید - طغاخان تحائف و نفائس
بسیار مصحوب شرف الملک سنقری بحضور سلطان به دهلی
فرستاد * و سلطان چتر لعل و خلعت خاص مصحوب قاضی
جلال الدین حاکم اوده برای عزالدین طغاخان مرحمت فرمود *
و در سنه ۶۴۲ اثنا و اربعین و ستمائۀ سی هزار مغول افواج چنگیز
خان - از راه کوهستان شمالی بولایت لکهنوتی درآمده - فتنه
پرداز شدند * ملک عزالدین حقیقت حال بحضور سلطان علاءالدین
التماس نمود * بدریافت این معنی ملک قرابیک تیمور خان را -

(۱) در طبقات ناصری عزالدین طغان خان - و در فرشته عزالدین طغاخان *

که از بندگان خواجه ناث بود - جهت امداد طغاخان بالشکر
گران بلکهنوتی فرستاد * عندالمقابلہ افواج مغول تاب جنگ نیاروده -
هزیمت خورده بملک خود برگشتند * و در همان نزدیکی
بتقریباتی چند میان عزالدین طغاخان و ملک قرابیگ تیمورخان
مخالفت واقع شد * لهذا سلطان علاءالدین بمقتضای آنکه - ع -
دو فرمانده بیک کشور نگنجند^(۱) -

ملک قرابیگ تیمورخان را بحکومت لکهنوتی سرفراز فرموده -
ملک عزالدین طغاخان را به دهلی طلب فرمود * مدت ایالت
طغاخان سیزده سال و چند ماه بود *

حکومت ملک قرابیگ تیمورخان *

بعد از عزل عزالدین طغاخان - ملک قرابیگ تیمورخان -
حاکم ممالک لکهنوتی شده - بضبط امور مملکداری پرداخت *
تا ده سال بحکومت گذرانیده فوت کرد * و در عهد سلطنت
ناصرالدین محمود بن سلطان شمس الدین التمش - در سنه ۶۵۵
خمس و خمیس و ستمائده حکومت لکهنوتی به ملک جلال الدین
خانی تفویض یافت^(۲) *

(۱) در نسخه های قلمی نگنجند * (۲) در نسخه های قلمی جانی -

و در فرشته و طبقات ناصری خانی *

حکومت ملک جلال الدین خانی *

چون ملک جلال الدین خانی بحکومت ممالک لکهنوتی شرف امتیاز یافت - یک سال کم و بیش بحکومت لکهنوتی گذرانیده - در سنه ۶۵۶ سنه و خمسین و ستمائه معزول شده - حکومت آن دیار به ارسلان خان مقرر گردید *

حکومت ارسلان خان *

چون ارسلان خان بحکومت لکهنوتی رسید بنظم و نسق پرداخت * فی الجمله استقلالی بهم رسانیده - در سنه ۶۵۷ سبع و خمسین و ستمائه در زنجیر قیل و جواهر بسیار و پارچه نفیسه^(۱) بیشمار بسطان ناصرالدین فرستاده - و در همان زودی در لکهنوتی وفات یافت *

حکومت محمد تاتار خان *

بعد از وفات ارسلان خان پسرش محمد تاتار خان - که در همت و سخاوت و شجاعت و پاکدامنی شهره آفاق بود - بحکومت لکهنوتی مستقل گردیده - باطاعت سلطان ناصرالدین چندان سرور نمی آورد * و بعد چندی خطبه ممالک لکهنوتی بقام خود خواند - و چندگاه بهمین مفرات گذرانیده * و چون در سنه ۶۶۳ اربع و سنین و ستمائه سریر سلطنت دهلی بوجود پرچود سلطان

(۱) صفحه ۷۴ سطر ۴۴ بنگرند *

غیاث‌الدین بلبن^(۱) زیب و زینت یافت - و آوازه بلند حوصلگی و استقلال مزاج و کمال عزم آن پادشاه در اکفاف و اطراف شائع گشت - محمد تاتار خان مال‌اندیشی کرده - شصت و سه زنجیر فیل معه دیگر تحائف و هدایا به دهلی ارسال نمود * چون سال اول جلوس بود - سلطان غیاث‌الدین این معنی را تفارل دانسته در شهر قبه‌ها بسته شادیها کرد - و امرا و ملوک و صدور ندور و پیشکشها گذرانیده - بانعامات سرفراز شدند * و فرستاده‌ها (را) بانعامات لائق سرفراز ساخته - رخصت معاودت فرمود * تاتارخان از عنایات سلطانی خوشدل شده - تن باطاعت داده - خود را در سلک امرای پادشاهی منتظم ساخت * سلطان غیاث‌الدین طغرل نام غلام ترک را بحکومت لکنوتی سرفراز گردانید *

حکومت طغرل المخاطب سلطان مغیث‌الدین *

چون طغرل حکومت لکنوتی یافت - از آنجا که در سخاوت و شجاعت و دلیری و چالاکی عظیم‌المتال بود - در اندک فرصت ضبط و ربط ممالک لکنوتی نموده - تا کامروپ فتح نمود * در سال شش صد و هفتاد و هشت از لکنوتی به جاچنگر لشکر کشید -

(۱) در نسخه‌های قلمی بلبن * (۲) المخاطب ده سلطان باسنی

نگاشت - در دیگر جاها نیز حرف ده مذکور نکرده * (۳) اینجا باندی تغیر

الفاظ از فرشته نقل کرده * (۴) در نسخه‌های قلمی حاج ذکر - در

فرشته و طبقات نامری جاچنگر - در فیروز شاهی حاجیدگر *

و رای آنها را شکست داده - فیل و مال فراوان و امتعه و اقمشه
 بی پایان بدست آورد * و بغابران که سلطان غیاث الدین پیر شده
 بود - و هر دو پسرانش با فوج گران در ملتان بمقابله مغان بودند -
 در خیال سلطنت لکهنوتی افتاده - ازان فیلان و غنائم برای سلطان
 حصه نفرستاد * و چون دران ایام سلطان در دهلی بیمار شده قریب
 یک ماه از خانه بیرون نیامد و اراجیف فوت سلطان در ممالک منتشر
 گردید - طفول یک باره میدان را خالی دیده از پوست برآمد -
 و جمعیت فراوان بهم رسانیده - خود را سلطان مغیث الدین خطاب
 کرد - و چتر سرخ بر سر گرفته - خطبه آن بلاد بقام خویش گردانید *
 مقارن آن حال سلطان شفا یافته - فرامین پادشاهی متضمن شفا
 و صحت مزاج رسید * طفول - بحکم الشرع ملزم^(۱) - از کرده پشیمان
 نگردیده - دست اصرار بر دامن مخالفت زد * سلطان غیاث الدین
 چون بران حال اطلاع یافت - ملک ابنگین^(۲) مودرار را - که خطاب
 امین خان داشت و حاکم اوده بود - سر لشکر کرده - و صاحب صوبه
 لکهنوتی گردانیده - با امرای دیگر مثل تمرخان^(۳) شمسی و ملک
 تاج الدین پسر علی خان و جمال الدین قندهاری^(۴) جهت استیصال

(۱) در فرشته ملزوم * (۲) در فیروز شاهی همچنین - در فرشته

ابنگین - در اسوارت ابنگین * (۳) در نسخه های قلمی بامرای *

(۴) در نسخه های قلمی شمسی - در فرشته شمسی * (۵) در نسخه های

قلمی قندری - در فرشته قندهاری *

طغرل گسیل کرد * و چون ملک ابتهکین با لشکر موفور از آب سور عبور نموده - و بر سمت لکهذوتی روان شد - طغرل هم با فوج شایسته بمقابله آمده * از آنجا که در سخاوت و بخشش بی نظیر بود - بعضی امرا و سپاهیان - ترک رفاقت امین خان کرده - به طغرل پیوستند - و مشمول انواع رعایت شدند - لهذا روز مجاریه شکست بر لشکر امین خان افتاد * و چون امین خان هزیمت خورده به اوده گریخت - سلطان از دریافت این خبر آشفته شده - دست بدندان گزید - و حکم فرمود تا امین خان را بدرواز^(۱) اوده بحلق کشیدند - و بعد از آن ملک ترمینی^(۲) را با فوج بسیار بدفع طغرل تعیین فرمود * و طغرل - حمله دلیرانه کرده این فوج را نیز شکست داده - غنیمت فراوان بدست آورد *

به نیروی اقبال آن شیر مست

دو باره سپاه عدو را شکست *

سلطان غیاث الدین - از استماع این خبر کلفت اثر غمگین و درهم شده - هزم ملوکانه کار بسته - بهمت عالی قرار رفتن خود داد - و فرمود تا کشتیهایی بسیار در جون و گزگ مهیا کردند * و خود برسم شکر بجانب سنام^(۳) (و) سمانه برآمد - و ملک سونج^(۴) را بحکومت

(۱) همچنین در طبقات اکبری - در فرشته بجای اوده - آورده نوشته *

(۲) در نسخه های قلمی ترمینی - و در فرشته ترمینی - و در استوارت

ترمینی * (۳) در فرشته سنام و سمانه - در طبقات اکبری سمانه

وسام * (۴) همچنین در طبقات اکبری - مگر در فرشته سراج *

سمانه سرفراز ساخته - و پسر خورد^(۱) - بغرا خان - (را) با لشکر خاصه
 همراه گرفته - از سمانه برگشته بمیان دواب آمد * و ملک الامرا^(۲)
 فخرالدین کوتوال را به نیابت غیبت در دهلی گذاشته - و از گنگ
 عبیره کرده - با آنکه موسم برسات بود ملاحظه نکرده - کوچ بکوچ
 جانب لکهنوتی^(۳) یلغار کرد * طغرل - که درین فرصت لشکر مستعد
 بهم رسانیده بود - با مال و اقبال و جمعیت تمام راه جاجنر پیش
 گرفت - و خواست (که) آنرا متصرف شده در آنجا بماند -
 و بعد ازان که سلطان معارفت به دهلی کند - باز به لکهنوتی درآید *
 اما چون سلطان به لکهنوتی رسید - چند روز توقف کرده سالار
 حسام الدین وکیل در بارگ را - که جد مؤلف تاریخ فیروزشاهی
 باشد - بضبط ممالک لکهنوتی مقرر فرموده - خود بعزم تذبیه طغرل
 بجانب جاجنر روان شد * وقتی که حدود سنارگام^(۴) رسید -
 بهوج رای - که ضابط آنجا بود - بخدمت رسیده در سلک هواخواهان
 منتظم گشت - و نعهد نمود که اگر طغرل اراده گریختن بطرف دریا
 نماید نگذارد * اما چون سلطان بتعجیل تمام از آنجا گذشته منزل چند

(۱) در نسخه های قلمی لفظ خرد را در اکثر مقامات به و نوشته * اینجا

شاید که بجای خورد - خود باشد * (۲) همچنین در طبقات اکبری - مگر

در فرشته ملک فخرالدین * (۳) در صفحه ۵۷ سطر ۶ ایلغار آورده *
 (۴) همچنین در طبقات اکبری - در فرشته سنام * (۵) در نسخه های

قلمی بعد لفظ رسید - حرف و نوشته *

شتافت - خبر طغرل منقطع گردید - و هیچ کس از نشان نمداد *
 سلطان ملک باریک برس را فرمود که با هفت هزار سوار جرار
 انتخابی ده دوازده کوره پیش میرفته باشد * هر چند ایشان
 لوازم تنبع و تفحص بجا می آوردند - اما از نشان طغرل اثری
 نمی یافتند - تا روزی ملک محمد تیرانداز^(۲) حاکم کول و برادر او
 ملک مقدر^(۳) - از لشکر مقدمه علحده شده - با سی چهل سوار
 پیش پیش میرفتند * ناگاه در صحرا با بقالی چند دوچار
 شدند - آنها را گرفته متفحص شدند - و برای تخویف شروع
 بکشتن کرده یکی را گردن زدند - و دیگران فریاد بر آوردند که اگر
 مقصود شما متاع و اسباب است هر چه داریم گرفته ما را
 از جان امان دهید * ملک محمد تیرانداز گفت ما را با مال^(۴)
 و اسباب شما مدعائی نیست - غرض ما را سراغ طغرل است -

(۱) در فرشته باریک برلاس - در طبقات اکبری باریک نیکرس -

در استوارت ملک باریک - در تاریخ فیروز شاهی ضیای بونی باریک

نیگنرس * (۲) همچنین در طبقات اکبری - در فیروز شاهی

و فرشته ملک محمد شیرانداز - در استوارت فقط محمد شیر *

(۳) در فرشته ملک مقدر - در طبقات اکبری ملک مقدر - در

فیروز شاهی مقدر * در نسخه های قلمی اینجا مقدار و جایی دیگر

مقدر * صفحه ۸۱ سطر ۸ بگردد * (۴) در فرشته بجای از جان -

نجان - و همین صحیح *

اگر راه ^(۱) نمائید از جان و مال امان یابید - و الا هرچه بینید از خود
 بینید * بقالان گفتند ما غله باردوی طغرل برده بودیم - و بالفعل
 از همان جا می آئیم * از شما تا طغرل نیم فرسخ راه بیش
 نیست * امروز مقام کرده است - فردا کوچ کرده به جاجنگر
 خواهد رفت * ملک محمد تیرانداز - بقالان را با دو سوار
 پیش ملک باریک برس فرستاده - پیغام نمود که حقیقت حال را
 از بقالان بخاطر آورده بعجلت تمام برآیند - مبادا طغرل - از آنجا
 کوچ کرده بولایت جاجنگر - که مملکت بنگاله است - در آمده -
 با مردم آن حدود ^(۲) ساختگی کرده - در جنگلی متواری شود *
 و خود با سواران ^(۳) برنشسته پیشتر روان شد - دید که بارگاه طغرل
 ایستاده - و لشکرش بغفلت تمام آرام گرفته - و فیلان و اسبان بچرا
 مشغول اند * فرصت را غنیمت تصور کرده - متوجه بارگاه طغرل شد *
 و مردمان را گمان اینکه از ملازمان لشکر طغرل اند - هیچ کس
 متلاشی و متعرض ایشان نشد * چون محاذی بارگاه طغرل رسیدند -
 بیک باره شمشیرها کشیده هر که را در دربار یافتند بکشتند - و فریاد

(۱) در نسخه های قلمی نمائی * (۲) در نسخه های قلمی باریک بیگ

برس * (۳) بجای سازش آورده * (۴) در فرشته . " با سواران تری

بر پشته برآمده دید که " - در طبقات اکبری - " چون سواران ترکی

برپشته برآمدند دیدند که " * در فیروزشاهی - " بربنده برآمدند

برآوردند که دولت دولتی^(۱) بلبن * چون طغرل نام بلبن شنید -
 بخيال آنکه سلطان رسيد - یک باره دست و پا گم کرده -
 بسراسیمگی تمام از راه طهارةخانه بدر رفت - و بر اسب بی‌زین
 سوار شده - از کمال اضطراب بیاران خود نپیوست - و خواست
 که خود را بآب که نزدیک لشکرگاه بود زده بیرون رود - و خود را
 گمراه آورده به جاجنک‌رشتابد * قضا را از گم شدن طغرل تمامی
 امرا و سپاه برهم خورده هر کدام رو بجانبی نهادند * و ملک
 مقدر - که قتل طغرل بر دست او مقدر شده بود - بدنبال طغرل
 شتافته - در کنار آب باورسید * تیر شکاری برپهلوی او زده -
 از اسب فرو انداخت - و خود از اسب فرود آمده - سرش از تن
 جدا کرد - و چون مردم طغرل در تفحص ولی‌نعمت خود بودند -
 ملاحظه کرده - سر را زیر گل بکنار آب پنهان ساخته - تن او در آب
 انداخت - و جامه‌های خود کشیده - بجامه شستن مشغول شد *
 در این اثنا سلاحداران طغرل رسیدند - و خداوند عالم خداوند عالم‌گویان
 طغرل را می‌جستند - چون نیافتند راه فرار^(۲) پیش گرفتند * مؤلفه^(۳) -
 مراورا یکی تیر زد بر جگر -

(۱) در فرشته لفظ دولت مکرر نوشته * (۲) در نسخه‌های قلمی فرا *

(۳) از مؤلف هرگز نیست - این همه ایات باندی تصرف و تغیر از تاریخ

فرشته نقل کرده - بجای از اسب فقط اسب نوشته - و مصراع آخرین را چنان

سراییده - ع - " هم از سری گشته بیدل تمام " - و آن محض ناموزون شده *

غروء آمد از اسپ و بیسرید سر *

چو شد طغرل آنجا بغفلت تلف -

برآمد یکی شور از هرطرف *

شکستند یاران طغرل تمام -

هم از بیسری جمله گشتند رام *

درین هنگام ملک باریک برس رسید - و مقدر پیش دویده بشارت

فتح رسانید * ملک باریک - تحسین و آفرینها کرده - سر طغرل را

با فتحنامه بخدمت سلطان ارسال نموده * و روز دیگر با غنائم

و اسیران لشکر طغرل بملازمت رفته - ماجرای فتح بعرض رسانید *

و ملک محمد تیرانداز درجه اعلی یافت - و برادرش ملک مقدر -

طغرلکش نام یافته - بر مسند امارت متمکن گردید * و سلطان

غیاثالدین - بعد ازان به لکهنوتی آمده - هنگامه سیاست را گرم

ساخت * هر دو طرف رسته بازار شهر دارها نصب کرده - اعوان

و انصار طغرل را - که اسیر و دستگیر شده بودند - بر دارها کشیدند *

و زنان و فرزندان ایشان را هرجا که یافتند گرفتار کرده - بشهر لکهنوتی

بسیاست غیر مکرر بقتل رسانیدند * تا آن زمان احدی از پادشاهان

دهلی زنان و فرزندان مردم گنہگار را نکشته بود * بعد ازان اقلیم

لکهنوتی به ولد خود بغراخان ارزانی داشته - خزانه وغیره - هرچه

از اموال طغرل بدست افتاده بود - سوای فیل همه بوی داد -

و مخاطب بخطاب سلطان ناصرالدین ساخته - و چتر بر سرش

گرفته - خطبه و سکه آن ولایت بنام او گردانید * و در حین وداع وصیتی چند کرده گفت - فرمانروای لکهنوتی را با پادشاه دهلی - خواہ خویش باشد خواہ بیگانه - در افتادن و بغاوت ورزیدن لائق نیست * و اگر پادشاه دهلی قصد لکهنوتی کند - حاکم لکهنوتی را باید که عطف عقان نموده بجایهای دوردست رود - و چون پادشاه دهلی مراجعت نماید - باز به لکهنوتی در آمده کار خود بسازد * و درستدن باج و خراج از رعایا میانه روی^(۱) کار نماید - نه این قدر ستاند که متمرّد (و) سرتاب شوند و نه آن قدر که عاجز و زبون گردند * و نوکران خود را مواجب آن قدر دهد که ایشان را سال بسال کفایت کند - و از بامش معیشت و اخراجات لایبیه عسرت نکشند * امور ملکی شروع بمشورت اهل رای که مخلص و خیرخواه باشند نماید - و در اجرای احکام از هواپرستی اجتناب نموده برای نفس خود خلاف حق نکند^(۲) * و از تتبع احوال حشم غافل نبوده - نگهداشت خاطر و دلجوئی ایشان را از ضروریات شمرده - تغافل^(۳)ی و سهولیت را کار نبندد - و هر کس (که) ترا برین تحریص نماید - او را دشمن دانسته سخن او را نشنوی * و خود را در پناه کسی انداز که از دنیا اعراض نموده رو بجانب خدا آورده باشد *

(۱) در فرشته میانه روی را کار فرماید * (۲) در نسخه های قلمی نکند *

(۳) صحیح تغافل و سهولت *

حمایت از کهن دامن^(۱) درویش -

ز صد سد سکندر قوتش بیـش *

بعد از آن پسر را وداع نموده به دهلی مراجعت کرد - و بکوچ

متواتر بعد سه ماه^(۲) به دهلی رسید * ایام حکومت و سلطنت طغرل

در بنگاله بست و پنج سال و چند ماه بود *

حکومت بغراخان المخاطب ناصرالدین

بن غیاث الدین بلبن *

چون سلطان ناصرالدین در ممالک لکهنوتی فرمانروا شد -

بعد چندی برادر کلانش - که سلطان محمد نام داشت و به خان

شهید مشهور است - در ملتان بجنگ مغان شهادت یافت -

و سلطان غیاث الدین که با او دبستگی تمام داشت در فراق او

کاهیدن گرفت - سلطان ناصرالدین را از لکهنوتی طلب داشت *

چون به دهلی رسید - مراسم تعزیت برادر بزرگ بجا آورده -

در تسلی خاطر پدر^(۳) کوشید * سلطان گفت که فراق برادر تو مرا

رنجور و ضعیف ساخته است - و عنقریب وقت رحلت من

(۱) در فرشته دانای - صاحب طبقات اکبری این مصراع چنان آورده -

حمایت را کهن دامن درویش * (۲) همچنین در فرشته - در نسخه های

قلمی سه سال * (۳) در نسخه های قلمی مذکور *

است - درین وقت جدائی از من لائق نیست - چرا که
 جز توارثی ندارم * پسر کیتباد و پسر بوادرت کیخسرو خورد اند -
 و تجارب روزگار ندیده اند * اگر ملک بدست ایشان افتد - از عهد
 محافظت نتوانند برآمد * و هرکه بر تخت دهلی نشیند ترا
 اطاعت او لازم خواهد شد * پس میباید که تو حاضر باشی *
 ناصرالدین قبول نموده در خدمت پدر ماند * همین که اندک آثار
 صحت در پدر مشاهده کرد - بعجلت تمام به بهانه شکار از شهر
 برآمده - بی رخصت سلطان به لکنوتی آمد * سلطان را
 گران آمد - و باز بیمار شده در سنه ۶۸۵ ازین جهان گذران
 در گذشت * و چون سلطان معزالدین کیتباد - بعد وفات جد خود -
 عمر هفتده سالگی در دهلی بر تخت سلطنت نشست - و بمقتضای
 جوانی در لهو و لعب افتاده - بجز شاهد و شراب از امور مملکت
 مستغنی گردید - و ملک نظام الدین - در فکر استیصال خانواده
 بلبنی شده - معزالدین را بران آورد که پسر عم خود را - که کیخسرو
 باشد - از ملتان طلب داشته - در اتفای راه بکشت - و اکثری از
 امرای خیرخواه را از میان برداشت - سلطان ناصرالدین بغراخان -
 در لکنوتی خبر غفلت پسر و استیلائی ملک نظام الدین شنیده -
 مکتوبات نصیحت آمیز به پسر نوشت - و به رمز و اشارت براندیشه
 حریف دغلی ایما کرد - سودمند نیفتاد * لاعلاج شده - بعد فوت
 سلطان بلبن بدو سال در سنه ۶۸۷ بقصد انتزاع ملک دهلی

[ریاض]

با نصائح^(۱) فرزند - لشکر کشید * و چون به بهار رسیده فرود آمد -

و چون سلطان ناصرالدین از بهار بکنار آب سرور رسیده نزول فرمود -

^(۳) نصب شد اعلام شهذشاه دهر

بر لب^(۴) گهگر به حوالی شهر *

گهگر ازین سو (و) سرور زان طرف

از تف لشکر بلب آورده^(۵) کف *

تیغزن مشرق ازان سوی آب -

کرد چو روشن که رسید آفتاب -

بر لب آب آمد و آراست صف -

تافت دو خورشید ز هر دو طرف *

الغرض بعد (حصول^(۶)) قرب جوار - سلطان ناصرالدین خاطر از

استخلاص دهلی پرداخته طالب صلح گردید * و سلطان معزالدین -

(۱) بجای بانصائح شاید که بانصاح یعنی به انصاح باشد * (۲) در فرشته

چنان نوشته - " سلطان معزالدین کیقباد چون خبر توجه پدر و وصول او

به بهار شنید او نیز ساختگی لشکر کرده متوجه آن حدود شد و در عین گرمی

بلب آب گهگر رسیده فرود آمد و سلطان ناصرالدین از استماع این خبر از بهار

بکنار آب سرور رسیده نزول نمود " * در نسخه های قلمی عبارت اینجا بی ربط *

(۳) از قنوان السعدین * (۴) در نسخه های قلمی چنان نوشته -

بر لب آب گهگر حوالی شهر * (۵) در نسخه های قلمی گفت * (۶)

در فرشته لفظ حصول مذکور *

از اغوامی ملک نظام‌الدین از صلح ابا نموده - عازم جنگ شد *
و بعد از آن که سه روز از طرفین مراسلات واقع شد - روز چهارم سلطان
ناصرالدین بخط خود نوشت - که ای فرزند اشتیاق دیدار بسیار
است - و بیش ازین طاقت^(۱) و شکیبائی در فراق تو مرا نموده *
اگر نوعی نمائی که این سوخته آتش حرمان بوصول تو رسد -
و یعقوب صفت یک بار دیگر چشم رمد رسیده از مشاهده طلعت
یوسفی روشن گردد - در پادشاهی و عیش و عشرت تو خلل
نخواهد شد * و این بیت در آن ثبت کرد -

گرچه (که) فردوس مقامی خوش است -

هیچ به از لذت دیدار نیست *

سلطان معزالدین - از مطالعه مکتوب پدر متأثر شده - خواست
(که) جریده بملاقات پدر رود * نظام‌الدین مانع آمد - و چنان کرد
که سلطان با کوسب و دبدبه پادشاهی بقصد ملاقات از کنار آب گهر
کوچ کرده - در صحرا رو آورده^(۲) - بکنار آب سرور فرود آمد * و چنان
مقرر شد که - بواسطه حفظ مرتبه پادشاه^(۳) دهلی - ناصرالدین
از آب سرور گذشته بدیدن کیقباد آید - و کیقباد بر تخت نشسته
باشد * پس بغراخان بر کشتی سوار شده از آب بگذشت -

(۱) در فرشته - طاقت شکیبائی * (۲) در فرشته - در آن نامه * (۳)

در یک نسخه قلمی - مناره * (۴) همچنین در فرشته - در نسخه‌های

قلمی - در صحرائی اوده * (۵) در نسخه‌های قلمی - پادشاهی *

و متوجه بارگاه معزالدين کيقباد گشت * کيقباد - بيطاقت شده - از تخت فرود آمده - بر پای پدر افتاد - و یک ديگر را در کنار گرفته - بوسه بر سر و روی همدیگر داده - گريه ها کردند * بعد ازان پدر - دست پسر گرفته - بر بالاي تخت^(۱) نشاند - و خواست که خود پيش تخت ايستد * پسر - از تخت فرود آمده - پدر را بر تخت نشاند - و خود بادب پيش او نشست - و لوازم شادمانی بجا آوردند * بعد از ساعتی سلطان ناصرالدين برخاست - و از آب گذر نموده - به بارگاه خود رفت * و از طرفين تحفه ها ارسال نموده * چند روز متواتر سلطان ناصرالدين برای ملاقات پسر رفته - در يکديگر^(۲) صحبتها داشتند * و روز رخصت نصیحتی چند گفته - پسر را در آغوش گرفته - رخصت نمود - و گریان و نالان بمنزل خود رفت - و آن روز طعام نخورد - و با محرمان خون گفت که امروز پسر را وداع آخرين کردم * پس ازان جا نهضت فرموده - بمملکت خود باز آمد * و چون سلطان معزالدين کيقباد در آخر سنه ۶۸۹ کشته شد - و سلطنت از خاندان غوريه به سلسله خلجيه انتقال یافت - و سلطان جلال الدين خلجي بر تخت دهلي نشست - سلطان ناصرالدين - صرفه بجز اظهار اطاعت و متابعت

(۱) در نسخه هاي قلمي بعد لفظ تخت الفاظ فرود آمده پدر را بر تخت

از سهو کاتب غلط نوشته شده * (۲) بجاي در - با صحيح *